حافظ شناسی نقدی بر پیر ما و خطای قلم صنع

خیرخواه، سعید

1-درآمد

از حدود 20 سال پیش که به عنوان شاگرد مکتب حافظ و فرهنگ ایرانی در پیشگاه استادان بزرگ ادب و حافظشناسی زانوی‏ ادب زده،تا امروز که اجازه یافته‏ام«خلیفه‏ی کتّاب»این فرهنگ‏ باشم و«الحمدی»برای دوستان عزیز دانش‏جو بخوانم،با گفته‏ها و نظرهای بی‏شماری در باب حافظ و ادبیات او مواجه بوده‏ام.و در حیرتم که چرا«بیهوده سخن به این درازی».

کلام دلنشین استاد ارجمند جناب بهمن رهبری بسیار به جا و متین است و به قول ایشان،چرا این همه بحث فلسفی و دینی و فقهی و علمی دراز دامن و بی‏جا را برای موضوعی غیر مرتبط به کار می‏گیرند و این چه اصرار و اجباری است که ما همواره برآنیم که‏ مطلق‏سازی کنیم و بگوییم که فلان شاعر یا انسان بزرگ چنین‏ نظری داده یا نداده است که حتا در باب فقهای بزرگ و دانشمندان‏ قوم هم براساس جایز الخطا بودن انسان قابل پذیرفتن نیست چه‏ رسد به شاعر یا حتّی فیلسوفی که هدفش و رسالتش ایجاد آشوب و تزلزل در ذهن موریانه خورده و فرسوده‏ی عادت‏زدگان جامعه است‏ تا بلکه به خود آیند و از آن پیله‏ی خود بافته و خودساخته‏ی ذهنی به‏ درآیند.

با صراحت می‏توان گفت که اگر هنرمندان و فیلسوفان نبودند جهان فکر و ذهن بشر هیچ تغییر و تبدیلی به خود نمی‏پذیرفت. چنان‏که از دیرباز تاکنون مانی و مزدک و سهروردی و حلاّج و عین القضات تا ملا صدرا و دکارت،در فکر و فلسفه بت‏شکنی کرده‏اند که امروزه ما در سایه‏سار فکر آنان نفسی بکشیم و عمری بگذاریم. کار فیلسوف یا عارف حقیقی یا شاعر پاسخ نیست بلکه همواره ایجاد پرسش است که اصل علم و دانایی می‏باشد:

هین ببین که ناطقه جو می‏کند تا به عمری بعدِ ما آبی رسد

(مولانا)

هرچند صاحبان فضل و فقاهت و علم و سیاست بر آن خرده‏ بگیرند و بگویند که چاه ناکنده چه‏گونه منار می‏دزدید؟پاسخ آنان‏ این است که منار دزد حتما برای پنهان ساختن آن،فکر چاهش را هم کرده است،امّا عجله کار شیطان است!یا به جای نوشیدن آب‏ معرفت و گرفتن پاسخ،اصرار در ایجاد تشنگی و نیاز دارند؛

سعید خیرخواه

استادیار دانشگاه آزاد اسلامی کاشان

آب کم جو تشنگی آور به دست‏ تا بجوشد آبت از بالا و پست

(مولانا)

یا:

طبیب عشق مسیحا دم است و مشفق لیک‏ چو درد در تو نبیند که را دوا بکند؟

(حافظ)

بنابراین کار هنرمند عارف و فیلسوفی چون حافظ،راه‏گشایی‏ است نه تأیید یافته‏ها و باورها و دانسته‏های مرسوم و کهنه و گرد گرفته،چه مثبت و چه منفی.

راز ماندگاری و عزیز بودن برای ما ایرانیان حتا جهانیان همین‏ شگردهای غیر عادی است که با ابزارهای خاص ادبی مثل استعاره‏ی‏ تهکّمیه یا طنز یا ابهام و ابهام یا استخدام و پارادوکس یا نقّاشی‏های‏ لفظی و آوایی و شگردهای دیگر ادبی بیان می‏شود و اساسا شعر از مقوله‏ی«خبر»نیست که استادان و عزیزان بزرگوار در پی آن باشند که صدق یا کذب آن را ابت کنند.چه شعر از مقوله‏ی«انشاء»یا به‏ قول امروزیان عواطف است چنان‏که هیچ کس نمی‏تواند با هیچ قانون‏ شرعی و یا عرفی کسی را که آه می‏کشد محاکمه نماید و بهترین‏ دلیل بر این مطلب آن است که افلاطون در مبانی منطقی خود شعر را نپذیرفت و شاعران را از مدینه‏ی فاضله‏ی خود اخراج کرد!

یا به قول نظامی بزرگ:

در شعر مپیچ و در فن او چون اکذب اوست احسن او

حتا امروزه هم فقها و علما در تبیین مطالب فقهی یا منطقی یا علمی از آوردن شعر خودداری می‏کنند.بنابراین بیابیم هم خودمان‏ بیاموزیم و هم به دانشجویان‏مان بیاموزانیم که اساس کار ادبیّات‏ چیست و اصولا راهبردها و وسایل غیر ادبی در تبیین و توجیه و تفسیر شعر نارسا و ناتواناست و چه بسا در تفسیر ابیات و نمایش‏ شگردهای هنری آن به بیراهه می‏روند.

شعر خوب و ناب مثل شعر حافظ اصولا قابل معنی کردن نیست‏ و باید با نمایش الفاظ و آواها و وزن و آهنگ و زیبایی‏های خاص و شگردهای هنری و ادبی پیامش را برساند تا ذهن خلاّق و تشنه‏ی‏ زیباپسند خواننده را سیراب سازد.وقتی با دانش‏جویان تازه‏وارد رشته‏های ادبی یا غیر ادبی از ادبیات سخن می‏گوییم،با کمال بی میلی و بی‏رغبتی مواجه می‏گردیم و پس از تحقیق و جستجوی‏ دلیل امر،که چرا ما معلمان این همه از خواندن شعر یا مطلب ادبی‏ لذت می‏بریم ولی نمی‏توانیم آن احساس را در دانش جویان ملاحظه‏ کنیم،می‏بینیم که در دوره‏ی دبیرستان غالبا با معلّمانی ناآشنا و بیگانه با هنر و ادب برخورد داشته‏اند و آن‏چنان ناآشنا با فرهنگ و روح ادبیات هستند که به زحمت می‏توان آنان را به راه آورد یا با آنان‏ هم‏نوایی نمود.

بنده به عنوان معلمی دل سوخته و دوست‏دار حافظ و سعدی و فرهنگ بی‏نظیر ایرانی،عاجزانه و ملتمسانه از محضر استادان‏ بزرگوار و عزیز و خوشنام و صاحب کرسی تقاضا دارم که هم چون‏ محققان و مدقّقان سایر رشته‏های علوم انسانی که ابزار ویژه‏ی‏ تحقیق را شناخته‏اند،توجه بیشتری به این مقوله داشته باشیم و به‏ این باور برسیم که ادبیات هم مانند سایر شاخه‏های علوم ابزار ویژه‏ی خود را می‏طلبد وگرنه تا ابد هم اگر در این راه کشتی بر خشکی برانیم راهی به دهی نخواهیم برد و دریانوردی نخواهیم‏ آموخت.

2-پیر ما گفت...

در ادامه ضمن تأیید برداشت فاضلانه و ادیبانه استاد بزرگوار و تیزهوش حافظشناسی جناب دکتر اصغر دادبه و ردّ نظریات دیگران‏ در باب بیت مشهور«پیر ما»به چند نکته اشاره می‏کنم،باشد که‏ مقبول طبع مردم صاحب‏نظر شود:

1-نظریات مقاله‏ی جناب استاد شریعت را با توجه به مقدمه‏ی‏ یاد شده در بالا نمی‏توان پذیرفت که اساسا با روح شعر و هنر سازگاری ندارد؛امّا در باب نظر دکتر دادبه به عرض می‏رساند که‏ لازم نبود با استنادهای منطقی و فلسفی شداد و غلاظ به این نظر ارزش‏مند برسند،زیرا اساس کار حافظ در تمام دیوان و کلید فهم‏ اشعار او طنز جلی یا خفی است که این‏جا هم استثناء نمی‏باشد.و می‏توان«پیر ما»را هم چون دیگر مواردی از این دست در نظر گرفت که پیرانی مثل شیخ احمد جام یا شاه نعمت اللّه ولی یا عماد فقیه که بعضا از صوفیان نام‏دار و پیشوا بوده‏اند،مموردنظر حافظ است‏ و حافظ در جای جای دیوان با نظری منتقدانه و طنّازانه به سراغ آنان‏ رفته است که مصراع دوم آن بیت هم به همین شیوه پاسخی است‏ به مطلق اندیشی و یک سونگری فکری چنان بزرگان یا چنان افکاری‏ چنان‏که:

آنان که خاک را به نظر کیمیا کنند آیا بود که گوشه‏ی چشمی به ما کنند

یا:

حافظ مرید جام می‏است ای صبا برو وز بنده بندگی برسان شیخ جام را

نیز در باب کفرگویی هنری حافظ هم مشکل به سادگی قابل‏ حل است،چنان‏که بارها در دیوان او آمده است:

این چه استغناست یا رب وین چه قادر حکمت است‏ کاین همه زخم نهان هست و مجال آه نیست

یا:

گر مسلمانی از آن است که حافظ دارد وای اگر از پس امروز بود فردایی

و در باب«پیر ما»هم می‏توان گفت که در جاهای دیگر هم‏ نسبت دادن بعضی کارهای تند و کفرآمیز و خلاف شرع را به خود برای تأکید مطلب می‏آورد چنان‏که شراب نوشی و فسق و فجور و ریاکاری را به خودش نسبت می‏دهد یعنی که دیگران:

می خور که شیخ و حافظ و مفتی و محتسب‏ چون نیک بنگری همه تزویر می‏کنند

یا:

مرا که از زر تمغاست سازوبرگ معاش‏ چرا مذمت رند شراب خواره کنم

یا:

گفتی از حافظ ما بوی ریا می‏آید آفرین بر نفست باد که خوش بردی بو

پس در این موارد الزاما خود حافظ یا پیر او نیست و گونه‏یی‏ کنایه به کار برده است.

2-این که استاد بزرگوار جناب دکتر دادبه مقوله‏ی استثنا را در باب این بیت مطرح ساخته‏اند و شاهد مثالی برای آن آورده‏اند نیز قابل تأمل است،یکی در باب صوفی که به نظر حقیر بدون استثنا همه جا در دیوان حافظ منفی است از جمله در همین شاهد مثال یاد شده که آن را مثبت فرض کرده‏اند:

صوفی صومعه‏ی عالم قدسم لیکن‏ حالیا دیر مغان است حوالت گاهم

که با توجّه به واژگان هم‏نشین صوفی در کلام مثل«صومعه» و«قدس»مسلّما صوفی هم منفی است،چه حافظ به عنوان یک‏ عارف آن مقام قدسی فرشتگان عالم بالا را که به تعبیر نجم الدین‏ رازی در مرصاد العباد زاهدند و اهل سلامت،نمی‏پسندد زیرا شیطان‏ هم روزگاری با آن هم شأن و هم‏نشین بوده است چنان‏که در بیتی‏ دیگر می‏گوید:

من سر گشته هم از اهل سلامت بودم‏ آدم آورد در این دیر خراب آبادم

بنابراین حافظ در بیت یاد شده با افتخار از مقام انسانی و عرفانی‏ خویش که دیر مغان است و مثبت،یاد می‏کند و روی هم رفته‏ صوفی در این بیت کاملا منفی است.

نیز در بیت دیگر هم که عارف را منفی انگاشته‏اند،باز هم‏ می‏توان ثابت کرد که در این بیت هم مانند سایر ابیات دیوان‏ مفهومی مثبت دارد.

عکس روی تو چو در آینه‏ی جام افتاد عارف از خنده‏ی می‏در مع خام افتاد

که با توجه به تشبیه جام شراب به آینه و دیدن عکس جمال‏ معشوق،عارف به طمع می‏افتد که بعد از این شراب معمولی‏ (-عکس)به شراب خام و ارزشمند(-اصل)برسد و این طمع منفی‏ نیست بلکه از مقوله‏ی حرکت از مجاز به حقیقت است،چنان‏که بارها در دیوان حافظ هم خام به عنوان شرابی مؤثّرتر و اصلی‏تر از شراب‏های دیگر اشاره شده است و تنها عارف حقیقی است که‏ می‏تواند با چشیدن شراب‏های معمول(-جلوه‏های حق)به اصل‏ شراب یا شراب خام(-حقیقت)برسد:

بسیار سفر باید تا پخته شود خامی‏ صوفی نشود صافی تا در نکشد جامی

یا:

اگر آن شراب خام است و گر این حریف پخته‏ به هزار باره بهتر ز هزار پخته خامی

هم‏چنین می‏توان ابیاتی از این دست را با دقت بیشتری بررسی‏ نمود چنان‏که در این بیت سلمان ساوجی هم که بیت نخستین آن‏ غزل با حافظ تقریبا یکسان است ملاحظه نمود:

خال مشکین تو در عارض گندم گون دید آدم آمد ز پی دانه و در دام افتاد

که دام هم در این‏جا به لحاظ عرفانی منفی نیست بلکه کاملا مثبت و خواسته‏ی عارف می‏باشد و از این دام بلا کمال لذت و رضایت را دارد.

باید توجه داشته باشیم بحث مطرح شده در باب ابیات حافظ در صورتی است که آن را با دیدگاه عرفانی محض بررسی کنیم وگرنه‏ با توجه به طنز و ظرافت‏های ایهامی و استخدامی معانی دیگری هم‏ می‏توان برای ابیات در نظر گرفت که مسلما مخصوص حافظ است و ویژگی سبکی ویژه‏ی اوست.

3-نتیجه‏ی سخن

بیاییم به جای استناد به کتاب‏های حدی و فقه و علوم متداول‏ دیگر-که البته در جای خود راه‏گشا و ارزش‏مند هستند-بیش‏تر به‏ ظرایف و دقایق هنری حافظ و دیگر شعرا توجه کنیم تا بلکه راهی‏ به دهی ببریم که حتا خود حافظ هم هنگام شعر و شاعری کشف‏ کشّاف را به یک سو می‏نهاده و به جای دفتر حدیث،دفتر اشعار بر می‏گرفته و با جام و یار خویش-ولو در عالم خیال-راهی صحرا می‏شده است:

کنار آب و پای بید و طبع شعر و یاری خوش‏ معاشر دلبری شیرین و ساقی گلعذاری خوش

یا:

بخواه دفتر اشعار و راه صحراگیر چه جای مدرسه و بحث کشف کشّاف است

بنابراین نه تنها حافظ در پی اثبات حدیث«رفع»نیست که‏ «رفع حدیث»!را در عالم هنر امری واجب می‏داند تا دمی از شر و شور عالم عقل و استدلال و فقه و حدیث بیاساید:

شراب تلخ می‏خواهم که مردافکن بود زورش‏ که تا یکدم بیاسایم ز دنیا و شر و شورش

یا:

ما را ز منع عقل مترسان و می‏بیار کاین شحنه در ولایت ما هیچ کاره نیست

این بیماری مسری مطلق‏سازی و بت‏پردازی متأسفانه دامن‏گیر شاعران معاصر شده است و گاه‏گداری می‏بینیم در شرح و تفسیر اشعار بزرگانی مثل فروغ و سهراب یاوه‏هایی به می‏بافند تا بلکه‏ دامان-به زعم آنان-ناپاک این عزیزان را غسل تعمیدی بدهند و با خواندن خطبه‏یی شرعی فکر و ذهن آنان را به عقد افکار پریشان‏ خویش در بیاورند چرا که همه چیز آن عزیزان را می‏توان پذیرفت‏ مگر گفته‏ها و سروده‏های از این دست که افکار پاک و اهواریی‏ شارحان و منتقدان را پریشان می‏کند:

«من به اندازه‏ی یک ابر دلم می‏گیرد،وقتی از پنجره می‏بینم‏ حوری،دختر بالغ همسایه،زیر کمیاب‏ترین نارون روی زمین فقه‏ می‏خواند.»

در پایان مقال از محضر استادان بزرگوار شورای سردبیری‏ ماهنامه‏ی حافظ و خوانندگان فرهیخته‏ی این مجله‏ی وزین تقاضا دارم گستاخی‏های این شاگرد حقیر خود را که از روی سوزش درون‏ است به بزرگواری خویش ببخشایند که:

«اذا مرّوا باللغو مرّوا کراما»

.